

○ جناب آقای شکورزاده چه انگیزه ای شما را واداشت تا به جمع آوری ادبیات عامه خراسان بپردازید؟

□ بسم الله الرحمن الرحيم. محرک بنده برای جمع آوری فرهنگ عامه خراسان و انتشار آنها در واقع علاقه فراوانی بود که به وطن و دیار خود داشتم. آداب و سنن محلی و امثال و حکایات و افسانه های خراسانی و جشن های حل انگیز شده و چهارشنبه سوری و امثال آنها همیشه برای من جذابیتی خاص داشتند و از همان دوران کودکی نظر مرا همیشه به خودشان جلب

یعنی سال ۱۳۳۷ در مجله هیرمند منتشر کردم. بعد هم مقالات دیگر. من فکر می کردم آداب و رسوم و اشعار محلی یادگار چند هزار ساله کشور ما هستند و از قرنهای پیش سینه به سینه نقل شده به ما رسیده اند. اینها ما را با گذشته کشورمان پیوند می دهند. احساس کردم که این آداب و سنن در حال از بین رفتن و فراموشی اند و چه بسا قصه های عامیانه و ترانه ها و لالایی ها با ورود رادیو و تلویزیون و دیگر سرگرمی ها از بین رفتند و به فراموشی سپرده شدند. وقتی دیدم که مردم برای شنیدن قصه به رادیو پناه بردند و بجای اینکه برای کودکانشان از افسانه ها و

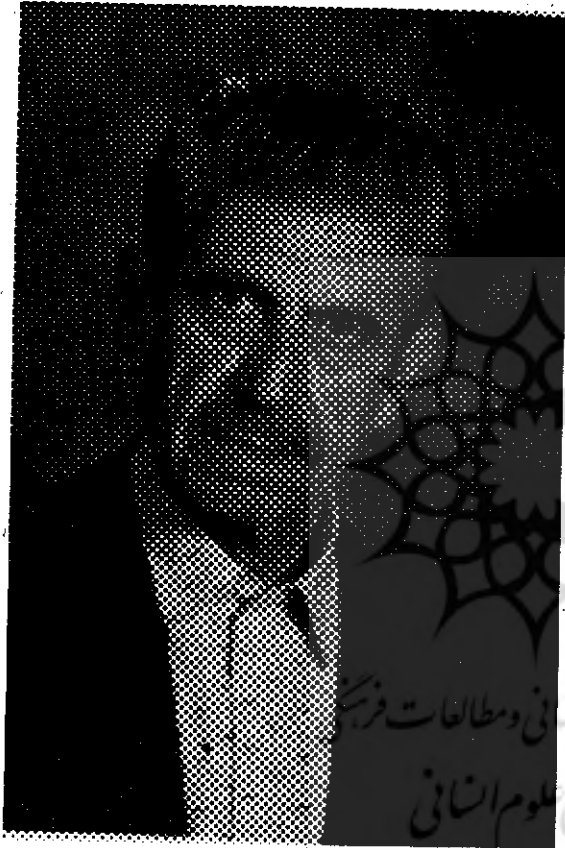
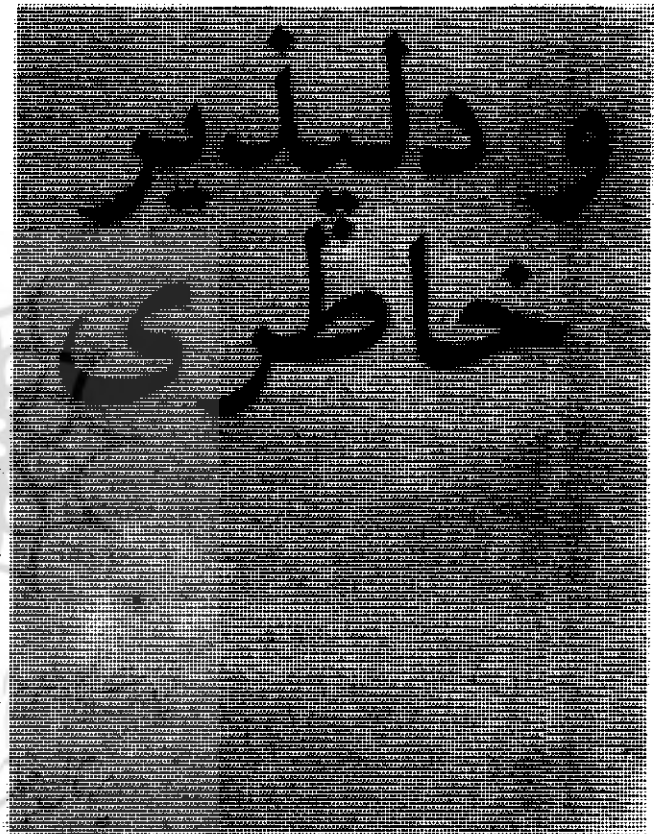
# سرودن ترانه زیبا به قلبی لطیف و آسوده نیاز دارد گفتگوی با دکتر ایراسیم شکورزاده

قصه های کهن سرزمین خودشان بگویند آنها را تشویق می کنند که به قصه های ترجمه شده و رمانهای خارجی روی بیاورند بسیار متأسف شدم. روستائیان هم مانند شهرنشینها همینطور رفتار می کنند و جای افسانه های عامیانه قدیم در محافلشان خالی است. بهترین راه برای جلوگیری این خطر همان حفظ فرهنگ کهن و عامیانه است. این چیزها مرا در جمع آوری این فرهنگ بیش از پیش قوی تر و راسخ تر کرد و برای اینکه این کار با شیوه علمی صورت بگیرد با توجه به قواعدی که در این باره از طرف محققان بزرگ جهان و متخصصان جامعه شناسی و مستشرقان توصیه شده بود کار را شروع کردم. با حضور در مجالس مختلف از جمله عروسی و ختنه سوران و شب چله و غیره و تماس مستقیم با مردم عامی و پیرمردان و پیرزنان روستاها و بازدید از محل کار

می کردند. به همین جهت بنده هر وقت ترانه یا شعر و یا افسانه ای می شنیدم آن را در یک دفتر مخصوص یادداشت می کردم یا اگر به مجلسی می رفتم شرح آن مجلس را به تفصیل می نوشتم نه برای اینکه منتشر کنم بلکه برای اینکه برای خودم نگه داشته باشم. با اینها احساس رفاقت می کردم و می دانستم که اینها میراث گذشتگان ماست. به همین دلیل احساس می کردم که بایستی اینها را از خطر نابودی حفظ کرد. دلم می خواست تمامی اینها را یادداشت کنم و نگه دارم و گاهی برخی از این یادداشتهای را در مجله ای منتشر می کردم. از آن جمله، در فروردین سال ۱۳۳۱ مقاله ای تحت عنوان «چهارشنبه سوری» در نامه فرهنگ خراسان منتشر کردم و دیگری مقاله ای بود تحت عنوان «آش نذری» که شش سال بعد

پیشه وران مثل نانوائیها، نجاریها، آسیابها، عصارایها، کارگاههای قالی بافی و نمدمالی و کوزه گری و... ضبط اشعار و روایات مختلف کسبه در وقت فروش اجناس خود و فریاد فالگیران و کولبیها و آواز شمایل خوانان و غیره... و ضبط صدای نقالان در قهوه خانه ها و آواز و صدای زنان و مردان روستاها در حین کار و تعریف کردن افسانه ها و دقت در آداب و رسوم زندگی هر طبقه و گروه هر آنچه گوشم می شنید و چشم می دید را در زمینه ادبیات شفاهی و فرهنگ فولکلور جمع آوری کردم. یکی از شگردهایی که من داشتم این بود که لباس مبدل

○ با توجه به توضیحاتتان در مورد انگیزه کار بفرمائید بعد از تحقیق و تفحص در مورد فرهنگ عامه چه ویژگیهایی در فرهنگ بومی خراسان یافتید؟  
□ فرهنگ عامه خراسان یکی از غنی ترین فرهنگهاست و کاوش در این فرهنگ از نظر جامعه شناسی و مردمشناسی اهمیت بسزایی دارد، اما خصوصیت این فرهنگ تنها در غنی بودن این فرهنگ نیست بلکه در قدمت و دیرینگی آن است. عقایدی که امروز در خراسان رواج دارد در کتابهای بند هش، دینکرد و شایست و نشایست به همین صورت ذکر و نقل شده است و



می پوشیدم و بطور ناشناس در مجالس و محافل مختلف می رفتم و آنچه می دیدم و می شنیدم ثبت می کردم. البته قصد من این بود که فولکلور خراسان را در هفت جلد تنظیم کنم که سه جلد آنرا تمام کردم. در سال ۱۳۳۸ «ترانه های خراسان» را چاپ کردم، بعد «عقاید و رسوم مردم خراسان» را چاپ کردم که کتاب مفصلی است. این کتاب در سال ۱۳۴۸ برنده جایزه بهترین کتاب در رشته مردم شناسی و فرهنگ عامه شد، کتاب دیگری تحت عنوان «قصه های خراسان» به زبان فرانسه با همکاری یکی از دوستان بلژیکی در پاریس منتشر کردیم که سی و شش قصه در آن ترجمه شده است و در سال ۱۹۷۵ منتشر شده است. این سه جلد کتاب نتیجه تمامی کوشش بنده در زمینه فولکلور خراسان بود.

نشان می دهد که اکثر آنها در دوره هخامنشیان و حتی خیلی پیش از آنها و پیش از زردشت همه در ایران رایج بوده است. بنده مقاله ای مفصل تحت عنوان یادگارهای کهن ایران در فرهنگ خراسان، در سال ۱۳۵۰ نوشتم که در کتاب مقالات تحقیقی استادان دانشکده ادبیات و علوم انسانی از طرف دانشگاه مشهد چاپ شد. این مقاله آنقدر اهمیت داشت که یکی از استادان دانشگاه بلژیک بنام پرفسور درشن گیلمن این مقاله را به زبان فرانسه ترجمه کرد و ترجمه اش در سال ۱۹۷۴ در جلد سوم نشریه آکتاایرانیکا در پاریس منتشر شد.

بنده برای جمع آوری ترانه های روستایی طی یک سفر ۱۵ روزه به همراه تنی چند از دوستان از مشهد پیاده بسوی نیشابور رفتم و از نیشابور به تربت و از تربت به مشهد. در حدود هفتاد و

چند فرسخ پیاده رفتیم و در هر روستایی پیروزن یا پیرمردی را که می دیدیم از ایشان خواهش می کردیم شعری یا ترانه ای برایمان بخواوند و آنها را ثبت و ضبط می کردیم و اگر مجلس عروسی یا سوگی بود شرکت می کردیم. گاهی هم در قهوه خانه ها می رفتیم و مطالبی که بکارم می آمد یادداشت می کردم. همه اینها به این دلیل بود که کارم هم اصیل باشد و هم مطابق با واقعیت و در آن خطا و اشتباه کمتر باشد. پیرمردی را پیدا کردم که شعر «جیگی جیگی ننه خانم» را در سه نوبت برایم خواند و ضبط کردم. الان آن بزرگوار از دنیا رفته و اگر از او این شعر را نمی گرفتم امروزه نظیرش خیلی کم است و ممکن بود که این شعر هم از یاد رفته باشد.

○ جمع آوری این مطالب از نظر جامعه شناسی و مردم شناسی تا چه اندازه حائز اهمیت است؟

□ جمع آوری فرهنگ عامه یک محل یا یک ایالت و یا بررسی آن خیلی مهم است. ما می توانیم به روحیات و ذوق و هنر و حدود فرهنگ و تربیت و خصوصیات روحی و اخلاقی آن منطقه در گذشته معرفت پیدا کنیم و اگر ریشه های این عقاید را بیابیم می توانیم ببینیم که مردم گذشته چگونه می زیستند و چه عقاید و افکاری داشتند. بسیاری از چیزها را از همین مطالب می توانیم دریابیم. آنچه جامعه شناسان و مردم شناسان جهان می خواهند را می توانیم در آنها پیدا کنیم. گذشته قوم و ملتی را می توانیم روشن کنیم. فرهنگ شفاهی بسیار با ارزش و مهم است. مثلاً در یک کشور اروپایی مثل فرانسه حداقل حدود سیصد، چهارصد کتاب در زمینه فرهنگ ملی خودشان نوشته اند. متأسفانه در ایران شمار این آثار بسیار ناچیز است. همین کارهایی است که بنده انجام داده ام و دوست عزیزم جناب آقای صادق همایونی و یکی دو تن از دوستان دیگر انجام داده اند. بقیه به صورت مقاله کار شده است. من سفارشم این است که هر محله و منطقه ای دو یا سه نفر با هم بتوانند در زمینه فرهنگ بومی آن منطقه کار بکنند بسیار خوب است چون که به فرهنگ و زبان منطقه خودشان آشنا هستند و امیدوارم که از کتاب بنده کتابی بالاتر و بهتر و جامع تر کتابی تهیه کنند و این کار بسیار مفیدی است.

○ آیا به نظر شما بین شعر نو و شعر بومی ربط و نسبتی وجود دارد؟

□ شعر برای بیان افکار عالی و لطیف بکار برده می شود و معمولاً بایستی موسیقی داشته باشد. به همین دلیل هیچ رابطه ای بین شعر نو و شعر فولکلوریک وجود ندارد. درباره اشعار خراسانی بنده در کتاب «عقاید و رسوم مردم خراسان» توضیح کافی داده ام. یک مقدار از اشعار دیگر است که به عنوان نمونه در آنجا منتشر کردم البته اشعاری هست که نمی شود منتشر کرد، چون موضوعات خاصی را شاعر در آن پروراند که گاهی زشت و مستهجن است که برای رعایت ادب فعلاً آنها منتشر نشده است.

اصولاً اختراع شعر نو یک تقلید غلط و بیجا از شعر اروپایی است و عده ای می خواهند به عنوان نوگرا خود را در جامعه نمایش بدهند. حدود سی سال پیش عطری در خراسان مد شده بود بنام «عطر پیکاسو» که یک شیشه کوچکش را سیصد و هفتاد و پنج تومان می فروختند و خانمها و عده ای از آقایان می خریدند. قیمت این عطر درست برابر بود با چهار سگه طلا. فقط بخاطر اسمش این عطر را می خریدند و می خواستند نشان بدهند که ما هم جزو نوگرایان و نوظلمان هستیم. ماجرای شعر نو هم به نظر بنده مثل همان عطر است. بنده در اینجا یک شعر نو را برایتان می خوانم اگر شما در این پنجاه شصت مصراع توانستید یک مصراع را برایم معنی کنید من طرفدار شعر نو می شوم. من هیچ رابطه ای بین شعر نو و شعر اصیل نمی بینم. بنده در اینجا فقط نمونه ای از این شعر را می خوانم.

هرچند می توانی رفت/ نمی نشینی/ بهار زاویه و مشت/ در گلوی کسوف/ در عاطفه/ کودک تابستانی/ در خلیج سبز/ کودکی به همسرای/ دو دشت/ در این کناره مدفون/ در این کنار باد/ پس این چرایی/ پس این ماندن/ تا آسمان/ دوباره بریزد/ تا پاره ای/ دوباره سر برآرد/ و میانه چشم از نامه آهوی مشکین بترکد/ و این ره می ماند/ باز می ماند/ در این جلگه باد/ در این درازا/ می ماند باز از لرزشی دوباره/ و/ تار.

○ جایگاه شعر محلی و بومی خراسان در شعر و ادبیات فارسی چگونه است؟

□ بنده شعرها و ترانه هایی را جمع آوری کرده ام از خراسان که در کتابم چاپ شده است و دوبیتی های بسیار زیبایی هستند چون دوبیتی های باباطاهر که این دو بیتی ها را کسی جمع آوری نکرده بود. حتی بعضی از دوبیتها هست که از دوبیتهای باباطاهر نیز بهتر و زیباتر است بنده هنوز هم این کار را ادامه می دهم. آقای دکتر ناصح هم این کار را به تفصیل انجام داده اند.

مسئله فولکلور در نیمه اول قرن نوزدهم در اروپا مطرح شد و بعد کم کم به ممالک دیگر سرایت کرد. در ایران هم حدود چهل، پنجاه سال است که به آن توجه شده است. متأسفانه ادبیات شفاهی در ادبیات رسمی فارسی چندان منعکس نشده است. بنده حس می کنم تمدن به این صورت که پیش می رود کم کم این قصه ها و اشعار از بین می رود. کسانی که به جمع آوری این فرهنگ می پردازند بایستی از ارزش خاصی برخوردار باشند. حدود بیست و هفت- هشت سال پیش یکی از استادان دانشگاه پاریس به دانشگاه فردوسی مشهد آمده بود. رئیس دانشگاه از من خواهش کرد که ایشان را تا موزه آستان قدس همراهی کنم و شهر طوس و مقبره فردوسی را نشانم بدهم. ما ابتدا به موزه رفتیم و وقتی که از موزه برگشتیم درست سر ظهر بود که آماده بودیم تا به دانشگاه برگردیم. صدای اذان از گلدسته حرم بلند شد. این استاد برگشت و به گلدسته نگاه می کرد و گفت چقدر زیباست و چقدر جالب است. پرسید: موزن

۱۴۰

کجاست؟ کسی که اذان می گویم را من نمی بینم؟ گفتم این موزن را تمدن شما کشت. گفت: یعنی چه؟ گفتم: به این معنا که حالا بجای موزن نوار ضبط صوت هست. قبلاً یک موزن خوش صدا را پیدا کردند و صدایش را ضبط کردند و الان پخش می کنند. گفت: حیف. گفتم: بله تمدن همه این چیزها را از بین می برد. همین چیزها بود که به این فکر افتادم که به جمع آوری فرهنگ بومی بپردازم؛ زمانی که دیدم در ادبیات ما از ترانه های روستایی کمتر بحث شده است و از فرهنگ عامه خیلی اندک آمده است. مخصوصاً ترانه های محلی و روستایی. اشعار باباطاهر و دیگران که شناخته شده ولی خیلی از این ترانه های روستایی هست که شاعرش نامعلوم است. شاعر ناشناخته مرد با ذوق و عاشق پیشه ای بوده که شعری گفته که در نهایت زیبایی است. بعضی هایش در لطافت و زیبایی کمتر از شعر باباطاهر نیست. بسیاری از آنها نیز حتی زیباتر است.

من فکر می کنم آن ذوق ها و استعدادها با پیشرفت تمدن از بین رفته است. حالا دیگر ما نه شعر محلی می بینیم که به زیبایی اشعار قدیم باشد نه قصه تازه ای و نه مثل تازه ای می شنویم. شما نگاه کنید به کتاب «ده هزار مثل» که بنده منتشر کرده ام. زیباترین مثلها، مثلهای عامیانه است. گاهی چند شاعر بزرگ در اشعارشان به یک مثل تمثیل کردند اما باز هم می بینیم مثل عامیانه اش از همه زیباتر است.

من به ندرت در این روزگار اصطلاح و ضرب والمثل جدیدی دیده ام. گاهی اصطلاح هست مثلاً «دوزاری اش دیر می افتد». بنده یک روزی کنار خیابانی ایستاده بودم، گفتم این تاکسی ها را ببین هر چه آدم خم می شود تعظیمشان می کند راننده ها اصلاً محل نمی گذارند. یک آقای عامی کنار من ایستاده بود، گفتند: «محل نمی گذارند هیچ، کله شان را بالا می گیرند» توبره بالا می اندازند». این اصطلاح زیبا همانجا به ذهن این فرد رسید و این اصطلاحات دیگر وجود ندارد. الان شعرایی هستند که محلی شعر می گویند. خیلی هم اشعارشان زیباست و بنده آنها را ستایش می کنم ولی اشعارشان لطف و صفا و طراوت اشعار قدیم را ندارد.

○ لطفاً درباره شیوه جمع آوری فرهنگ عامه توضیح بفرمائید؟

□ حدود چهل سال پیش از دوران جوانی دریافتم فرهنگ مردم گنجینه بسیار گرانبهائی است که از پدران و اجداد ما به یادگار مانده است و این چیزی است که ما را به گذشته مان پیوند می دهد. علاقه مند شدم که فرهنگ بومی خراسان و زادگاه خودم شهر تربت خیدریه را جمع آوری کنم که اینها در طول زمان از بین نرود.

مرد باذوقی بود که دو تاری به دستش می گرفت و در کوبه ها راه می رفت و آواز می خواند. وقتی به او می گفتند، این کار گناه دارد می گفت من فقط نظرم این است که مردم را شاد کنم.

امیدوارم که خدا مرا ببخشد. همین که مردم شاد باشند، غصه ها از یادشان می رود. اشعاری که این مرد خودش ساخته بود یکی راجع به ختنه سوران است و یکی راجع به عروسی. به عنوان نمونه در کتاب عقاید و رسوم بنده نقل کردم. اگر این اشعار را بنده نقل نمی کردم امروز آن اشعار بسیار زیبای عامیانه از بین رفته بود. نظیر این خیلی از اشعار، افسانه ها و لالایی ها و ... بوده است که از بین رفته و آن مقداری هم که هست در معرض خطر نابودی است.

من برای گردآوری آداب و رسوم مردم خراسان فکر می کردم که چکار باید بکنم. در پاریس بنده چند جلسه با «هانری میشل» خاورشناس معروف به گفتگو نشستم. از قبل مقداری از این عقاید و رسوم را جمع آوری کردم و در فکر انتشار آن نبودم تا اینکه کامل شود و بعد منتشر کنم. هانری میشل گفت این مقدار را منتشر کن و در چاپهای بعد آن را تکمیل کن! این کار را به تشویق ایشان انجام دادم. ایشان مستشرق بسیار معروفی است. کتابهای بسیار زیادی هم درباره ایران نوشته. یک رساله درباره سمدی نوشته و دکتر غلامحسین یوسفی آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است. همچنین فرهنگ عامه ایران را در دو جلد در حدود چهل و پنج سال پیش جمع آوری و منتشر کرده است. با تشویق های این دانشمند بزرگ من بلافاصله دنباله کار را گرفتم. البته در این زمینه دیدم عده ای هم کار کرده اند از جمله: امیر قلی امینی، کوهی کرمانی، انجوی شیرازی، صادق همایونی، جلال آل احمد، ترشیزی، محمود و حسن زمانی، جلال ستاری، محسن میهن دوست و امثال اینها که شاید اسامی بعضی از آنها از ذهنم رفته باشد.

بنده یادداشتهای خود را که بیش از هشت هزار صفحه بود دسته بندی کردم و همین کتاب عقاید و رسوم مردم خراسان را منتشر کردم.

● با توجه به اینکه شعر هم بخشی از فرهنگ عامه است و شما ویژگی های فرهنگ خراسان را اشاره کردید. بفرمایید ویژگی های شعر خراسان چه بوده است؟

■ در کتاب عقاید و رسوم مردم خراسان بخشی را به اشعار و ترانه های خراسانی اختصاص دادم و در مقدمه این بخش نوشتم که اشعار عامیانه خراسان را می توانیم به دو دسته تقسیم کنیم.

یکی اشعار عامیانه اصیل و کهن که قالب و صورتی مخصوص به خود دارند و از دوران بسیار قدیم بجا مانده اند و سینه به سینه نقل شده اند تا اینکه امروز به ما رسیده اند. دیگر اشعاری که در یکی دو قرن اخیر به لهجه محلی سروده شده اند و به شعر رسمی و ادبی نزدیکترند. ترانه ها و اشعار عامیانه قدیم در خراسان مانند همه استانهای ایران از لحاظ فکر و زبان و احساس و قالب بکلی با اشعار رسمی و ادبی تفاوت دارد؛ یعنی تشبیهات و استعارات پیچیده و تصورات مبهم در آنها وجود ندارد. این اشعار از تصنع ادبی و صنایع لفظی و بدیعی خالی است در آنها

احساسات و عواطف به زبانی ساده بیان شده است. سرایندگان این اشعار هرگز شناخته نشده‌اند. چه بسا که در دوران زندگی خودشان هم گمنام بوده‌اند، اما اشعارشان آنچنان دل‌انگیز و نغز و شیرین بوده که در اذهان مردم نقش بسته و سینه به سینه به تسلهای بعدی منتقل شده و گذشت روزگار نتوانسته تصرفی در آنها بکند. از آن جمله اشعار «چولی قزک بارون کن» و «خورشید خانم افتوک» و «رفتم به سون صحرا» و دوبیتی‌های روستایی است که از کوهساران و دامن طبیعت و عشق پاک سرچشمه و الهام گرفته‌اند. این اشعار در ظاهر ساده‌اند اما سخت به دل می‌نشینند. چند ترانه از ترانه‌های روستایی را برایتان می‌خوانم:

به قریون قد وبالای بیدت

به قریون کمربند سفیدت

اگر دانم که حرفت حرف باشد

نشینم تا قیامت در امیدت

\*\*\*

بر روی تو داره خال بسیار

ببوسه هر که داره مال بسیار

م که بیچاره یم مالی ندارم

سراستین کهنیم با قرض بسیار

\*\*\*

عرقچین سرت داذی به نقاش

نمی دانم تو ترکی یا قزلباش

اگر ترکی به ترکستان خود رو

قزلباشی بیا مهمان ما باش

\*\*\*

هلا دختر که چشم زاغ داری

سبد در دست و میل باغ داری

سبد در دست و میل باغ ماک

سرم را بشکن و دردم دواک

\*\*\*

گل سرخ و سفیدم کی می آیی

بنفشه بلگ بیدم کی می آیی

تو گفتی گل در آیه م می آیم

گل عالم تموم شد کی می آیی

\*\*\*

خودت گل، مادرت گل، خواهرت گل

به گلزارت بیایم همچو بلبل

به گلزارت بیایم گل بچینم

بگردم شاخه شاخه مثل بلبل

● آقای دکتر امروزه هم ترانه‌هایی به همین زیبایی و

### لطافت سروده می‌شوند؟

■ تا آنجایی که بنده می‌دانم خیر، شاید بشود گفت سرایندگان ترانه‌ها در قدیم مردمی نبودند پاکدل و شوریده که آرزوها و تمنیات و غمها و سوز و گداز عاشقانه خود را در قالب الفاظ موزون و ساده و متناسب با مناظر دلکش طبیعت که در اطرافشان بود بیان می‌کردند و اشعارشان سرشار از صفا و صداقت بود. متأسفانه در دنیای امروز آن صداقت و صفای باطنی و سلامت روح که پیشتر وجود داشت اثری باقی نماند، و به سبب خوی گرفتن بشر به زندگی ماشینی عواطف بی‌آلایش انسانی معدوم و منسوخ شده است. سرودن ترانه زیبا و دلپذیر به قلبی لطیف و خاطری آسوده نیاز دارد، به همین دلیل ما الآن ترانه‌هایی سراغ نداریم که به همان زیبایی و لطافت ترانه‌های چند صدسال قبل باشد.

● به نظر شما ترانه‌های روستایی چه جایگاهی در مجموعه ادبیات فارسی دارند؟

■ این ترانه‌ها سرمایه‌هایی ادبی و گنجینه‌های گرانبهای بومی و ملی ما هستند و با اینکه شعر و هنر در کشور ما مقام بلندی داشته است و این ترانه‌ها و دوبیتی‌ها هم بخشی از فرهنگ زنده و گویای کشور ما بودند معلوم نیست که چرا ادبا و تذکره‌نویسان به این بخش مهم از ادب فارسی کمتر توجه کرده‌اند و نقل آنها در تذکره‌ها بسیار کم به چشم می‌خورد. می‌توان گفت که آنها غفلت کردند و فقط به نقل و ذکر دوبیتی‌های باباطاهر شاعر قرن پنجم هجری و چند شاعر دیگر پرداختند و این عدم توجه تا اوایل قرن چهاردهم شمسی ادامه داشت.

برای اولین بار مرحوم کوهی کرمانی ترانه‌های روستایی را در کتابی به نام «هفتصد ترانه روستایی» جمع‌آوری کرد و به چاپ رساند. بنده برای اولین بار این ترانه‌های روستایی را همراه با آوانگاری جمع‌آوری و منتشر کردم و بعد جناب آقای دکتر محمد مهدی ناصح کتاب مفصلی گردآوری کرد که در آن حدود شش هزار ترانه گردآوری شده و جلد اول این مجموعه تحت عنوان «شعر گلبرگ» منتشر شد و آقای میهن دوست هم مجموعه‌ای از ترانه‌های خراسان را به نام «سیصد ترانه» و با عنوان «کله فریاد» جمع‌آوری و منتشر کرد.

● ترانه‌های روستایی غالباً رنگ و بو و حال و هوایی عاشقانه دارند. در این زمینه اگر ممکن است توضیح بفرمایید.

■ البته بیشتر اشعار عاشقانه است برای اینکه جوان و مرد عاشق احساسات، آرزوها و گاهی سوز و گداز عاشقانه را در اشعارش می‌گنجاند همچنانکه معمول اکثر شعر است که از بی‌وفایی یار یا فراق دلدار می‌نالند. البته غیر از اینها ترانه‌هایی هم هست که سراینده در آنها مثلاً از جدایی مادر شکوه می‌کند:

نویسم نامه ای از بی نوایی

ببندم بر پر مرغ هوایی

ببر مرغک به دست مادرم ده

بگو صد داد و بیداد از جدایی

در این ترانه سخن از عشق نیست بلکه سخن از جدایی مادر است و مانند این هم بسیار است. گاهی هم سراینده در فکر نصیحت کردن و پند دادن به همنوعان خودش بود مثل این ترانه:

برادر دین پیغمبر بیباک

نماز روزه و ذکر خداک

اگر مایی که جنت را ببینی

به ناموسای مردم کم نگاه

این شعر متضمن پند و اندرز بسیار خوبی است.

● لطفاً راجع به کتبی که در آینده در زمینه فرهنگ

بومی مردم خراسان منتشر خواهید کرد. توضیح دهید؟

■ بنده در زمینه فرهنگ عامه خراسان علاوه بر کتبی که منتشر

کردم مانند کتاب «عقاید و رسوم مردم خراسان»، «افسانه های

عامی خراسان» به زبان فرانسه و «ترانه های روستایی خراسان»،

چهار جلد دیگر هم در زمینه فرهنگ عامه خراسان در دست تهیه

دارم که دنباله آن سه کتاب است. البته اینها را باید با فرصت

کافی دسته بندی کنم. اما غیر از اینها طرح تدوین دو کتاب

دیگر را در زمینه فرهنگ عامه در همین چند سال پی ریختم که

اگر عمری باقی باشد نسبت به نگارش آنها اقدام می کنم. یکی

کتابی است تحت عنوان «فولکلور و مذهب» که بسیار مهم است

و بخش زیادی را از آن هم جمع آوری کردم و دیگری کتابی است

تحت عنوان «فولکلور تطبیقی بین ایران و سایر کشورهای

جهان». در این باب هم اطلاعات فراوانی جمع آوری کردم. اگر

فرصتی باشد و عسری باقی، در این باب اقدام خواهم کرد.

● با توجه به اینکه شما استاد زبان و ادبیات فرانسه

دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی هستید بفرمایید در

کشور فرانسه چقدر به مسئله فرهنگ شفاهی اهمیت

می دهند. آیا در این زمینه کاری انجام شده است یا

خیر؟

■ من در کشور فرانسه ۱۲۳ کتاب را که در زمینه فرهنگ

فولکلور چاپ شده است دیده ام. یقیناً بایستی بیشتر باشد. بنده

در فرهنگ فولکلور ایران و فرانسه کاوشی داشته در کتابهایشان

دیدم که وجوه مشترک زیادی بین فرهنگ این دو کشور وجود

دارد که آنها را یادداشت کردم و در سفری که داشتم به فرانسه

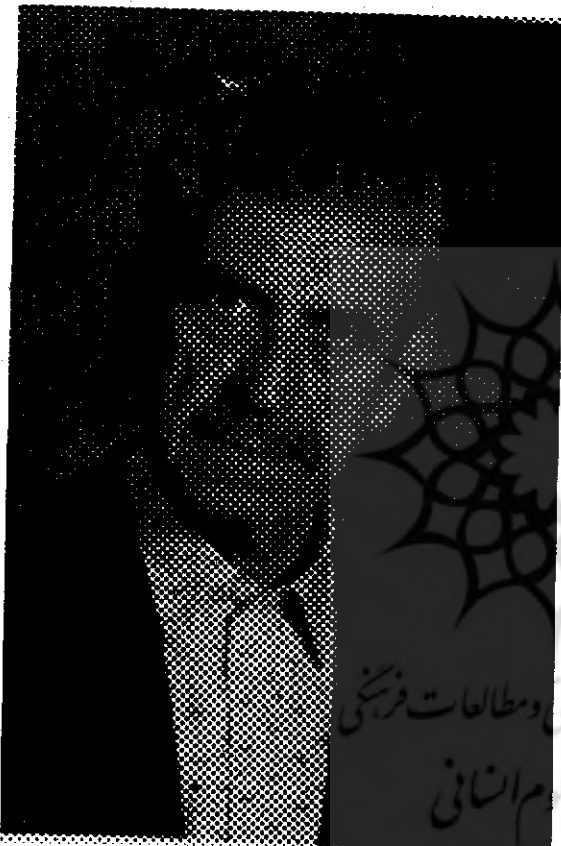
خیلی از کتابها را در زمینه فولکلور بدست آوردم و آنها را مطالعه

کردم.

بیوگرافی: دکتر ابراهیم شکورزاده بلوری، در سال ۱۳۳۰ شمسی

در تربت حیدریه متولد شد. تحصیلات ابتدایی را در تربت

گذراند و تحصیلات متوسطه را در مشهد. سپس به عنوان معلم به تدریس پرداخت و به سمت ریاست امور اداری و مالی آستان قدس مشغول به خدمت شد. سپس ریاست بیمارستان امام رضا (ع) و ریاست موزه و خزانه آستان قدس رضوی را به عهده گرفت. او همچنان به تدریس زبان و ادبیات فرانسه در دبیرستانها و دانشکده ادبیات ادامه داد. در سال ۱۳۳۲ اولین اثرش را تحت عنوان «صرف افعال و مورد استعمال زمانها در زبان فرانسه» تألیف کرد. در سال ۱۳۳۹ به تحصیل زبان و ادبیات فرانسه پرداخته است و لیسانس را از دانشگاه مشهد گرفته برای گذراندن دوره دکترا به فرانسه سفر کرده است. در سال ۱۳۴۶ با دریافت درجه دکترا در زبان و ادبیات فرانسه در



دانشکده ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد مشغول به تدریس شده است. او در ضمن تدریس به کار تحقیق پرداخته، تاکنون ده جلد کتاب چاپ کرده و بیش از سی مقاله تحقیقی در رشته زبان فرانسه، فرهنگ عامه زبان و ادبیات فارسی، ادبیات تطبیقی و علوم اسلامی و در مجلات معتبر داخلی و خارجی از او منتشر شده است.